

تحقیق در وجوه دیاسپورای فرهنگ و تاریخ ایرانیان ضرورت‌ها و راهکارهای آن

○ دکتر عبدالرسول خیراندیش

این مردم، عنایت بدین امر گریزناپذیر است و غفلت از آن به منزله از دست دادن بخشی از میراث معنوی و عناصری است که می‌تواند بعضی از حلقه‌های مفقوده تاریخ و فرهنگ ما را روشن سازد.

اجازه دهید قبل از آنکه درخصوص تاریخ و فرهنگ ایران از منظر پدیده دیاسپورا بپردازم اندکی در مبادی و مثال‌های آن بحث کنم.

دیاسپورا diaspora واژه‌ای یونانی است که منظور از آن مهاجرت جمعیت و ایجاد سکونتگاه‌های جدید اما مرتبط با سرزمین اصلی است. یونانی‌ها طی قرون ششم تا چهارم قبل از میلاد، بخشی از جمعیت دولت شهرهای خود را به سواحل جزایر دریای مدیترانه و دریای سیاه فرستادند. آنان در سواحل آسیای صغیر، ایتالیا، و دیگر نواحی مدیترانه سکونتگاه‌هایی ایجاد کردند که از همه نظر، اعم از فرهنگ یا اقتصاد و ارتباطات و سیاست، مرتبط با دولت شهر اصلی و اولیه خویش بود. امروزه اطلاعات و تحقیقات در مورد این وجه از تاریخ یونان کاملاً مورد

دیاسپورا
diaspora
واژه‌ای یونانی
است که منظور از
آن مهاجرت
جمعیت و ایجاد
سکونتگاه‌های
جدید اما مرتبط با
سرزمین اصلی
است

ایرانیان و فرهنگ ایرانی همانگونه که سرگذشتی در وطن دارند، داستانی پرماجرا و جالب در سرزمین‌های دوردست نیز دارا هستند. مانند تاریخ دولت شیرازی زنگ در شرق آفریقا، پارسیان هند، بنی‌رستم در شمال آفریقا، اخشیدیان مصر و مواردی از این قبیل.

چگونه می‌توان چنین عرصه‌هایی، از تاریخ‌نگاری را در یک طرح راهبردی فرهنگ ملی گنجانند؟ یا اصولاً آن را می‌توان ذیل تاریخ سرزمینی یا تاریخ فرهنگی ایران به شمار آورد؟ مقدم بر همه اینها دانش عمومی و تخصصی ما در این زمینه از چه پایه و مایه‌ای برخوردار است. تا جایی که نگارنده می‌داند بجز معدودی از اهل تحقیق متأسفانه اطلاع عموم از چنین مقولاتی بسیار اندک است و اسفبارتر آنکه در نظام علمی، آموزشی و پژوهشی ما نیز اطلاع و اهمیتی در خور، نسبت به آنها در کار نیست. این در حالی است که ضرورت‌های علمی، فرهنگی، ملی و بین‌المللی چندی در این خصوص برای ما وجود دارد. می‌توان چنین گفت که حداقل به عنوان بخشی از تاریخ

توجه است و به کمک آنها نه فقط تاریخ یونان به درستی و به طور کامل بازنمایی می‌شود که حتی تاریخ دولت‌ها و ملت‌ها و سرزمین‌های مرتبط با مدیترانه و دریای سیاه نیز از همین طریق ریشه‌یابی و تبیین می‌گردد. تحقیق درباره وجه تسمیه اماکن جغرافیایی (توپونومی) و مبادی شکل‌گیری مدنیت برای بسیاری از نواحی مدیترانه با کمک همین دیاسپورای یونانی ممکن شده است. به همین دلیل است که می‌دانیم در لغت، مدیترانه به معنای دریای وسط سرزمین است زیرا دیاسپورای یونانی موجب شده بود این دریا در وسط جوامع یونانی قرار گیرد. یا قبرس (Cyprus) به معنای مس است. همین وضع برای تاریخ روم نیز وجود دارد. رومی‌ها نه تنها در حوزه مدیترانه و دریای سیاه بلکه در شمال آفریقا، آسیای غربی و نیز بخش اعظم قاره اروپا، پدیده دیاسپورا را توسعه بخشیدند. تا جایی که امروزه تاریخ این نواحی بدون بهره‌گیری از تاریخ روم و امعان نظر در آن ممکن نیست. نام آفریقا، بریتانیا و... ریشه در آن دوران دارد و مسیحیت از همین طریق با تاریخ اروپا پیوند یافته است.

فنیقی‌ها که ساکنان لبنان قدیم بودند نیز با گسترش در مدیترانه دارای دیاسپورایی پراوازه شدند؛ یعنی کارتاژ، دولت‌شهرهای فنیقی در سواحل لبنان مانند بیروت، طرابلس، صور و صیدا به منظور امور تجاری و دریانوردی خویش در سواحل جنوبی مدیترانه سکونتگاه‌هایی ساختند و گفته شده تا قسمتی از سواحل غربی آفریقا در اقیانوس اطلس را نیز بحریمایی کردند. با گذشت زمان پایگاه کارتاژ (قرطاجنه) که مطابق با تونس امروزی است رشد و رونق بیشتری یافت و سرانجام به صورت دولتی مستقل درآمد. آن هنگام که دولت شهرهای فنیقی در موطن خویش، چراغ دولت‌شان به خاموشی گرایید، کارتاژ پرتوان و ثروتمند آوازه‌های بلند یافت. اما سرانجام در قرن دوم قبل از میلاد، تعارض با روم نوحاسته برای تسلط بر مسیرها و منابع تجاری مدیترانه موجب شکست کارتاژ شد. سپس از دست کارتاژ خارج شد و تلاش‌های هانیبال سردار نام‌آور کارتاژ نیز به نتیجه نرسید. سرانجام سردار رومی سیپو آفریقایی Sipio Africaner دولت کارتاژ را نابود ساخت.

هرچند رومیان سراسر مدیترانه را تصرف کردند و برای چندین قرن نیز در تصرف خود نگه داشتند، اما خود کمتر پراکنده و متوطن در سواحل و جزایر آن شده‌اند، یکی از دلایل این امر اهمیت، عظمت و موقعیت شهر رم در جهان مدیترانه‌ای برای چندین قرن بود. در حالی که در یونان چنین نوع مرکزی را شاهد نیستیم. بلکه با این پدیده روبه‌رو هستیم که شهروندان دولت شهرهای یونانی به دلیل تنگی معیشت با ضرورت توسعه تجارت در جایی خارج از وطن (شهر) مستقر می‌شدند. اما رومیان بیشتر به صورت مأموریت‌های نظامی و اداری یا به ضرورت تجارتی کوتاه‌مدت در جایی مستقر شده و با بهره‌گیری اقتصادی مبتنی بر استثمار بومیان، پس از چندی به سرزمین و شهر اصلی خود یعنی رم بازگشته‌اند. در نتیجه سکونتگاه‌های رومی در سواحل مدیترانه و حتی متصرفات رومی در اروپا دوامی نیافت و از حالت پادگان خارج شد. پس از چندی نیز بیزانس (روم شرقی) قسمت عمده این پایگاه‌ها به خصوص در مدیترانه شرقی و جنوبی را تصاحب کرد، در نتیجه از روم باستان (غربی) بیشتر تأثیری فرهنگی به خصوص در زمینه اعلام

تحقیق درباره وجه تسمیه اماکن جغرافیایی (توپونومی) و مبادی شکل‌گیری مدنیت برای بسیاری از نواحی مدیترانه با کمک همین دیاسپورای یونانی ممکن شده است

فرانسوی‌ها در تحقق یک طرح دیاسپورایی در جنوب مدیترانه موفق‌تر بودند. آنان که در قرن نوزدهم از تونس تا مراکش را به تصرف درآوردند موفق شدند هم در آنجا و هم در اراضی پیوسته به آنها تا اعماق صحرای آفریقا، فرهنگ فرانسوی را توسعه دهند

جغرافیایی باقی ماند.

امپراتوری بیزانس نیز از نظر پدیده دیاسپورای بی‌شابهت به روم (غربی) نبود. برای دورانی طولانی پایتخت آن کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) موقعیت و برتری کم‌نظیر و پایداری داشت. آنچنان‌که آن شهر به تنهایی با تمامی قلمرو امپراتوری برابری می‌کرد. لذا بیزانسی‌ها کمتر علاقه‌ای به زیست در خارج از وطن داشتند و همچنان به صورت مأموریت‌های نظامی، اداری و اقتصادی به سواحل و سرزمین‌های اطراف مدیترانه رفت و آمد می‌کردند. مرکزیت دینی کنستانتینوپولیس که لاقلاً برای رعایای امپراتوری لازم‌الاتباع بود - هرچند مرکزیت دینی رم با آن رقابت می‌کرد - در همان حال پیوند بر مبنای مسیحیت میان امپراتوری و رعایا در بیزانس شرایطی را به وجود آورده بود که، شکافی نظیر حقوق شهروندی در امپراتوری روم (غربی) ایجاد نگردد. اگرچه حقوق شهروندی و فضیلت تعلق به سرزمین اصلی مورد انکار نبود اما اشتراک در ایمان مسیحی و نیز شرایطی که امکان نمی‌داد امپراتوری در اقتداری کامل و دائمی قرار گیرد از جمله عواملی بود که موجب شد، نواحی اطراف مدیترانه برای بیزانس به صورت استان‌ها و حتی کشورهای زیردست درآیند. در هنگام ظهور اسلام چون روابط تجاری نابرابر و مبتنی بر استثمار فاصله این استان‌ها یا کشورها را با سرزمین اصلی (بیزانتیوم) بیشتر ساخت، شرایطی بوجود آمد که مسلمانان در قرن هفتم میلادی (اول هجری) برای خارج ساختن مصر و شام و سپس سراسر شمال آفریقا از تصرف بیزانس از آن سود جستند.

در مجموع پس از هزار سال رونق و شکوه، آنچه از تأثیر بیزانس بر مناطق مجاور باقی ماند به صورت میراثی فرهنگی بود. اگر از رومانی که مردمانش بر این باور هستند که از نسل رومیان‌اند بگذریم، مبادی تمدن صرب‌ها، مجارها، بلغارها، روس‌ها و نیز بعضی از شعب مسیحیت شرقی با بیزانس ارتباط دارد. پدیده‌ای که دیاسپورا محسوب نمی‌شود.

حضور پر قدرت عرب‌های مسلمان در مدیترانه از قرن هفتم میلادی هیچگاه دیاسپورای عرب را موجب نشد. اراضی متصرفی عرب‌ها از مصر تا شمال اسپانیا بود و سرانجام به همان نحو که در اروپا گسترش یافته بود عقب نشست. حضور مسلمانان در سیسیل و مینوراکورت نیز موقتی بود و اکنون جمعیتی از آنان در آن جزایر وجود ندارد.

در حالی که مسلمانان در حال عقب‌نشینی به سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه بودند دو پدیده نیمه دیاسپورایی اروپایی ظهور یافت. اول حضور وایکینگ‌ها (نرماندها) از طریق جبل الطارق و نیز دریای سیاه در مدیترانه بود که به خصوص جزایری را از دست مسلمانان خارج ساختند.

دوم آنکه در حالی که واژه فرنگ را در مناطق مسلمان‌نشین گسترده بودند، پس از چندی تا قرن دهم میلادی وایکینگ‌ها دیگر حضوری جدی در مدیترانه نداشتند. اما با شروع جنگ‌های صلیبی، فرنگیان از غرب، شمال و مرکز اروپا به سوی شرق مدیترانه سرازیر شدند. آنها طی جنگ اول صلیبی (۱۰۹۶ م.)، نواحی شرقی مدیترانه را تصرف کردند. اما از جنگ صلیبی دوم شروع به عقب‌نشینی کردند. با این حال تا پایان جنگ‌های صلیبی (۱۲۹۱ م.) مناطقی را در اختیار داشتند که بیشتر شامل شهرها و بنادر می‌شد. در این نواحی بقایای جنگجویان صلیبی و



بالکان دیاسپورای عثمانی را نیز می‌توان دید؛ که پیش از آنکه مبنای قومی داشته باشد جنبه اسلامی دارد. مسلمانان آلبانیایی، بوسنیایی و جماعت‌هایی دیگر از این نوع هستند. اما طی تحولات سیاسی پرفراز و نشیب قرن نوزدهم که مسأله شرق و زوال مرد بیمار اروپا (عثمانی) در جریان بود، سرانجام تا پایان جنگ جهانی اول عثمانی آنها را فراموش کرد و آنان نیز در پی یافتن هویت و ملیتی خاص خود رفتند. در این میان ترک‌های قبرس وضعیتی خاص در پیوند با ترکیه از خود نشان داده‌اند.

در حالی که امپراتوری عثمانی رو به زوال می‌رفت، ایتالیا شتابان کوشید بخشی از مایملک آن را صاحب شود. تلاش برای تصرف لیبی و تبدیل آن به سرزمینی ایتالیایی که در فاصله جنگ جهانی اول تا دوم صورت گرفت سرانجام بی‌نتیجه ماند. به همین نحو تلاش برای تصرف حبشه و مستعمره ساختن آن به مقصود نرسید. خیلی زود رویای «دریای ما» - نامی که ایتالیایی‌ها به تاسی از روم باستان به مدیترانه می‌دادند - چون حیابی از میان برخاست.

اما فرانسوی‌ها در تحقق یک طرح دیاسپورایی در جنوب مدیترانه موفق‌تر بودند. آنان که در قرن نوزدهم از تونس تا مراکش را به تصرف درآوردند موفق شدند هم در آنجا و هم در اراضی پیوسته به آنها تا اعماق صحرای آفریقا، فرهنگ فرانسوی را توسعه دهند. هم‌اکنون زبان فرانسه در اغلب این کشورها رواج دارد و جامعه کشورهای مستعمره (سابق) فرانسه نمادی از استمرار پیوندهای گذشته است. در الجزایر و تا حدودی در تونس حضور جمعیتی فرانسویان بیشتر قابل توجه بود. آنچنانکه پس از کبک در کانادا بزرگ‌ترین جمعیت فرانسوی خارج از وطن را همین فرانسویان الجزایر تشکیل می‌دهند.

کبک که در بردارنده جمع کثیری از فرانسویان مهاجر به

مهاجرین همراه آنان تا مدت‌ها دیاسپورایی شبه یونانی داشتند. مراکز تجاری فعال در این شهرهای صلیبی، وابسته به ونیز و جنوا بود و مراکز نظامی در دست عوامل پادشاهی انگلستان و فرانسه.

دامنه حضور فرنگیان به‌خصوص در دوره‌ای که تجارت‌شان رونق بسیار داشت تا بیژانس، تونس و شبه جزیره کریمه در دریای سیاه نیز کشیده شد. **سودان** و **کافا** در ساحل دریای سیاه از جمله این مراکز بود. حتی در **تبریز** و **سلطانیه** نیز تجار ونیزی مرکزی تأسیس کردند. اما هرچند اعزاز و استقرار هیأت‌های بیشتری در صدد تبدیل شدن به جایگزینی برای آنها بود، سرانجام با پایان یافتن جنگ‌های صلیبی، دیاسپورای فرنگ در سواحل شرقی مدیترانه نیز کم‌رنگ شد. بقایای جنگجویان صلیبی در پوشش شوالیه‌های سنت ژان و مالت مدتی در جزایر مدیترانه تکاپویی داشتند. اما پس از تحمل ضرباتی از تیمور و سپس عثمانی‌ها از صحنه خارج شدند. تنها شوالیه‌های مالت به‌طور موقت دیاسپورایی را نمایندگی می‌کردند که چون سرانجام کاملاً مستقل شد، آن را نیز نمی‌توان پدیده‌ای دیاسپورایی دانست.

عثمانی‌ها نیز که با تصرف قسطنطنیه جای بیژانس را گرفتند، از نظر پدیده دیاسپورا در مدیترانه همان راه بیژانس و روم باستان را رفتند. علی‌رغم تصرف سراسر سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه حضور عنصر ترک متعلق به عثمانی بسیار ضعیف و حداکثر به صورت نمایندگانی در تونس و الجزایر بود. مملوکان مصر که گروهی ترک با منشا قفقاز و نواحی شرقی دریای سیاه بودند از نظر جمعیتی ربطی به عثمانی نداشتند. در همان حال روابط عثمانی با بقایای تاتارها در کریمه و جنوب روسیه فقط از نظر فرهنگی قابل اهمیت است. با این حال در

در الجزایر و تا حدودی در تونس حضور جمعیتی فرانسویان بیشتر قابل توجه بود.

آنچنانکه پس از کبک در کانادا بزرگ‌ترین جمعیت فرانسوی خارج از وطن را همین فرانسویان الجزایر تشکیل می‌دهند

علی‌رغم تصرف سراسر سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه حضور عنصر ترک

متعلق به عثمانی بسیار ضعیف و حداکثر به صورت نمایندگانی در تونس و الجزایر بود

کاناداست، در اصل پایگاه اصلی فرانسویان برای حفظ مستعمرات خویش در آمریکای شمالی بود. اما با غلبه انگلیسی‌ها در اواسط قرن هجدهم و طی جنگ‌های هفت ساله به‌صورت اقلیتی تابع انگلیسی‌ها درآمد. اما پیوندهای جمعیتی، فرهنگی و اقتصادی، آن با فرانسه بسیار بوده و به اندازه‌ای است که پیوندهای آن با جامعه انگلیسی زبان کانادا مدام دستخوش نوسان می‌گردد.

توفیق فرانسویان در شمال آفریقا به همان اندازه که با ناکامی عثمانی‌ها قابل قیاس است با موفقیت اسپانیایی‌ها نیز می‌تواند سنجیده شود. قبل از فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها در قرن شانزدهم و در پی بیرون شدن مسلمانان از جنوب اسپانیا، کوشیدند در سواحل الجزایر و مراکش مستقر شوند. اما عثمانی‌ها با همکاری مسلمانان شمال آفریقا آنان را ناکام گذاردند. در عوض در این قرن مهاجرت اسپانیایی‌ها به مستعمراتی که در قاره تازه کشف شده آمریکا به دست آورده بودند، آغاز گردید. طی چند قرن مهاجرت گسترده مردم اسپانیولی زبان، جمعیت کنیری را در بیست کشور کنونی آمریکای لاتین فراهم آورده است. شاید بتوان گفت که یکی از بزرگ‌ترین پدیده‌های دیاسپورای تمدن جدید، همین تشکیل جامعه اسپانیولی در آمریکای لاتین است.

پرتغالی‌ها نیز مانند اسپانیایی‌ها پیشگام در ایجاد مستعمرات بودند. اما آنها در سواحل آفریقا و به‌طور کلی در مشرق زمین توفیقی در استقرار دائمی جمعیت نیافتند. تنها در برزیل جمعیت و فرهنگ پرتغالی به پیروزی مشخصی دست یافته است. در سطحی پایین‌تر از پرتغالی‌ها، هلندی‌ها قرار دارند. آنان که در قرن هجدهم سیاست مستعمره‌سازی و اسکان جمعیت را در ماوراء بحار آغاز کردند، سرانجام بسیاری از مراکز مستعمراتی خود را از دست دادند. فقط در جنوب آفریقا مهاجرانی از هلند موسوم به بوئر (کشاورز) موجودیت خود را تا مدت‌ها حفظ کردند.

برای آلمان‌ها پدیده دیاسپورا در ماوراء بحار هیچگاه تحقق نیافت. عمر امپراتوری ماوراء بحار آنها بسیار کوتاه بود. اما در خاک اروپا مسئله آلمان‌های جدا مانده از موطن اصلی در دوره نازی‌ها بسیار مشکل‌آفرین شد. آلمان‌های سوئد (چک اسلواکی) پس از کشمکش‌های سیاسی بسیار سرانجام به آلمان ملحق شدند (۱۹۳۸ م.). در نتیجه برای آلمان‌ها پدیده دیاسپورا مطرح نیست. اما تعداد کمی آلمانی پس از شکست نازی‌ها در جنگ جهانی دوم به آسیای مرکزی منتقل شده‌اند که دولت آلمان کمک به آنها را و چهره همت خود ساخته است.

در شمال آلمان‌ها، مردمی که وایکینگ نامیده می‌شدند و اعقاب اسکاندیناوی‌های فعلی هستند، یکی از گسترده‌ترین و موفق‌ترین اشکال دیاسپورا را به‌وجود آوردند. وایکینگ‌ها سراسر دریای شمال و سواحل شمالی و غربی اروپا را در نوردیدند و سکونتگاه‌هایی در جزایر و سواحل شمالی و غربی اروپا برپا کردند. ایسلند یکی از یادگارهای آنان محسوب می‌شود. **نرماندی** در شمال فرانسه محل سکونت و حتی سواحل کانادا محل رفت و آمد آنها شد. آنان در مدیترانه نیز حضور یافتند. همچنین آنها از طریق دریای بالتیک و رودهایی که از داخل روسیه می‌آمدند به نواحی داخلی آن سرزمین و سرانجام تا دریای سیاه و دریای مازندران خود را رساندند. آنان با قایق‌های

تلاش برای بازسازی افسانه اغوزخان به عنوان محوری جهت گذر از دیاسپورای ترک نیز به نتیجه‌ای نرسید

زیرا اساساً بسیاری از جماعت‌های ترک، اقوام ترک شده و در نهایت ترک زبان بودند، نه ترک‌نژاد

نقص بنیادینی که مانع از پدیده پان‌تورانیسم شد آن بود که جایی به نام سرزمین مادری قابل طرح نبود

عثمانی نیز آزمندانه‌تر از آن عمل می‌کرد که اعتماد تمامی ترکان را به خود جلب کند

پارویی خود این مسیرها را طی می‌کردند و نام روس به معنای پاروزن نیز در اصل به آنها اطلاق شده است. دیاسپورای وایکینگ در اواسط قرون وسطی نام و آوازه‌ای بلند یافت. اما در فرآیند ملت‌سازی تاریخ جدید اروپا پدیده‌ای کم‌رنگ و سرانجام بی‌رنگ شد. آنچنان که دیگر نشانی از آن نمی‌توان سراغ گرفت.

اما روس‌ها که در نتیجه دیاسپورای وایکینگ از دیگر اسلاوها مشخص شده بودند علی‌رغم توسعه جمعیت و سرزمین، پدیده‌ای دیاسپورایی را دارا نیستند. امکان گسترش جمعیت در اراضی وسیعی که بستر اصلی زمین گستره روس‌ها بوده و موسوم به اوراسیا است، جدایی مردمان از سرزمین مادری را موجب نشده است. در نتیجه روس‌ها در عصر تزارها تا آسیای مرکزی، قفقاز و سیبری و سرانجام تا شرق دور پراکنده و گسترده شدند. علی‌رغم آنکه در بسیاری از این نواحی جمعیت روس در مقابل سکنه محلی شمار اندکی داشتند، اما به دلیل حاکمیت روس‌ها، پدیده دیاسپورا به ظهور نیوست. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جماعت‌های روس به عنوان یک اقلیت نمودی از پدیده دیاسپورا را نشان دادند اما خیلی زود با برقراری حق تابعیت دوگانه برای آنها، روند شکل‌گیری پدیده دیاسپورا متوقف گردید.

زمین گستره روس‌ها به طرف شرق (آسیا) در اصل در اراضی امپراتوری قدیم مغول‌ها صورت می‌گرفت. اصولاً شکل‌گیری روسیه جدید پس از دوره قرون وسطی با عقب راندن مغول‌ها صورت گرفته است. از سواحل دریای سیاه تا نواحی ولگا و سیبری و امثال آن بقایای امپراتوری اردوی زرین مغولان پراکنده بود. روس‌ها نه تنها آنها را در حیطة تصرف خود درآوردند بلکه تا آن سوی مغولستان نیز پیش رفتند. همچنین آنها تا اواخر قرن نوزده قلمرویی را متصرف شدند که به ترکستان روس (آسیای مرکزی بعدی) موسوم شد. در سراسر این نواحی اقوام ترک و مغول از یکدیگر جدا افتادند و نحوه‌ای از دیاسپورا را بوجود آوردند. پان‌تورانیسم که عثمانی بدان دامن می‌زد و مقابله با روس‌ها را در قفقاز و بالکان مد نظر داشت، به عنوان عاملی برای مقابله با این دیاسپورا مطرح شد. **پان‌تورانیسم** مدعی بود که ترکان از بالکان تا ترکستان را با یکدیگر متحد و متصل سازد. اما نقص بنیادینی که مانع از پدیده **پان‌تورانیسم** شد آن بود که جایی به نام سرزمین مادری قابل طرح نبود. عثمانی نیز آزمندانه‌تر از آن عمل می‌کرد که اعتماد تمامی ترکان را به خود جلب کند.

تلاش برای بازسازی افسانه اغوزخان به عنوان محوری جهت گذر از دیاسپورای ترک نیز به نتیجه‌ای نرسید زیرا اساساً بسیاری از جماعت‌های ترک، اقوام ترک شده و در نهایت ترک زبان بودند، نه ترک‌نژاد. درواقع اولین اشکالی که در قول به وحدت نژادی ترک‌زبانان پیش می‌آید مربوط به رنگ پوست و شکل چهره است. ترک‌زبانان ساکن در نواحی غربی آسیا و شرق اروپا کاملاً سفیدپوست هستند. بدون چشم‌بادامی و گونه پهن. در حالی که ترک‌زبانان شرق آسیا تا قسمتی از مرکز آن قاره خصوصیات زردپوستان را دارند. این کیفیت درک موطن اصلی ترک‌زبانان را بسیار مشکل می‌سازد. زیرا قابلیت جذب و نیز زمین‌گستره بسیار آنان موجب رشد جمعیتی و توسعه ارضی فوق‌العاده آنان شده است. این همه در حالی صورت گرفته که نه خاطره‌ای از موطن اولیه وجود دارد و نه علاقه‌ای به آن دیده می‌شود در نتیجه جنبه دیاسپورا برای تاریخ ترکان مطرح نبوده



است.

ژاپنی‌ها که زمانی تصور می‌شد از مهاجرت نژاد زرد از خاک اصلی آسیا شکل گرفته‌اند خود کمتر به سرزمین‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند. تلاش توأم با به‌کارگیری اسلحه از جانب آنان برای استقرار در صفحات جنوبی و شرقی آسیا در دوره معاصر بی‌نتیجه ماند اما مهاجرتی که به قاره آمریکا رفته‌اند موقعیت مناسبی یافته‌اند.

چینی‌ها بیشتر از طریق سواحل و جزایر نواحی شرقی و جنوبی خویس پراکنده شده‌اند. مرزهای شمالی آنها معمولاً پذیرای امواج پی در پی مهاجمان بوده است. اما از طریق جزایر بسیاری که در نیمه جنوبی اقیانوس آرام پراکنده است، جماعت‌های انسانی از چین تا دوردست‌ها گسترده شده‌اند. همین امر پایه یکی از فرضیه‌های مربوط به نحوه انتقال انسان از بر قدیم به قاره آمریکا و شکل‌گیری جوامع سرخ پوست (در اصل زردپوست) را به‌وجود آورده است. در سمت غرب و به طرف اقیانوس هند، هر چند تأثیر تمدن و فرهنگ چینی بسیار بوده اما گستره جمعیتی چندانی نداشته است.

به عکس چینی‌ها، مردم هند از طریق دریا‌های جنوبی خود در سواحل و جزایر اقیانوس هند گسترش و پراکندگی فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. البته تا حدودی مبحث پراکندگی هندی‌ها در حوزه اقیانوس هند با مال‌های آمیخته شده است. مال‌های هندی‌ها طی قرون متمادی از جزایر اقیانوس هند تا شرق آفریقا را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. آنچنان که اعلام جغرافیایی متعددی از آنان به‌جا مانده است. مانند **مالاگاشی، مالابار، مالزی...** در عوض نفوذ هندی‌ها بیشتر جنبه تمدنی داشته و به همراه اعتقادات مذهبی دیده می‌شود. اما هندی‌ها بسیار کم در سرزمین‌های مجاور خویس پراکنده شده‌اند. کوهستان‌های بلند شمال هندوستان سدی در این راه بوده است. نیز از سمت شمال غربی بیشتر به هند تهاجم صورت گرفته تا این‌که هندی‌ها از آن سو به دیگر نقاط رفته باشند. هر چند در این سمت نیز نفوذ فرهنگی هند به‌خصوص در قالب آئین بودا بسیار بوده است. در دوره استعمار بریتانیا عده زیادی از هند به آفریقای شرقی، استرالیا، انگلستان و دیگر نقاط رفته‌اند. این عده که شامل هندوها، سیک‌ها، شیعیان برهه، شیعیان خوجه، شیعیان اسماعیلی و دیگران هستند جماعت‌های قابل توجهی را در سکونتگاه‌های جدید خود شکل داده‌اند.

به عکس هندی‌ها، اعراب در دریا کمتر گسترش یافته و بیشتر در خشکی توسعه قلمرو داده‌اند. سرزمین‌هایی که اعراب پس از خروج از شبه جزیره عربستان بدانها گام نهادند اغلب به صورت نواحی عرب‌نشین درآمدند که در اصل حاصل عربی شدن ساکنان بومی آنها بود. این قلمرو از مرز غربی ایران آغاز و تا مراکش گسترده است. هر چند شبه جزیره عربستان همواره سرزمین اولیه عرب‌ها دانسته شده است اما پیوستگی اراضی عرب نشین، به آنان صورتی دیاسپورایی نمی‌دهد. مگر آنکه برای فلسطینی‌ها در روزگار معاصر چنین نظریه‌ای را طرح کنیم.

فلسطینی‌ها که در فوق به آنها اشاره شد خود از ناحیه دیاسپورای یهود دچار مشکل شده‌اند. مشهورترین و متداول‌ترین طرح دیاسپورا مربوط به قوم یهود است. از صدر

پدیده دیاسپورا برای تاریخ ایران هر چند قدمت بسیار دارد اما مسائل جمعیتی را کمتر دربر می‌گیرد. لذا اساساً صورت فرهنگی یافته است

مسیحیت آنان دچار پراکندگی شده و با حفظ موقعیت فرهنگی و وحدت دینی خویس بسر برده‌اند. در روزگار اخیر پدید آمدن صهیونیسم موجب طرح این نظر شد که یهودیان در یک سرزمین موعود مورد ادعا جمع شوند که این آوارگی مردم فلسطین را به دنبال آورد. هر چند نزدیک به دو هزار سال پراکندگی یهودیان و استقرار آنها در نقاط مختلفه آنان را با فرهنگ و ملت‌های مختلف در پیوند قرار داده بود، اما وحدت دینی عامل اصلی همبستگی آنها بوده است. در نتیجه مهمترین کاربرد دیاسپورا در تاریخ برای همین یهودیان است. با این حال و بدون شک همانگونه که در اصل این واژه برای مهاجرنشینی یونانی‌ها بکار رفته برای مطالعه بسیاری از انواع پراکندگی‌های تاریخی نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

ایالات متحده خود از مهاجرت جمع کثیری از سفیدپوستان اروپایی به‌وجود آمد. از آنجا که در این جامعه مهاجرنشین، انگلیسی‌ها نقش اصلی را داشتند، طولی نکشید که فرهنگ و تمدن مردم انگلیسی زبان اساس مدنیت آن به شمار آمد. در همسایگی با ایالات متحده، کشور کانادا نیز همین وضع را دارد و مهاجران انگلیسی در آنجا نیز دیگر اروپاییان، به‌خصوص فرانسوی‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار دادند. در حالی که از مکزیک تا جنوبی‌ترین نقطه قاره آمریکا به آمریکای لاتین موسوم شده، آن قسمت از قاره آمریکا که مرکب از کانادا و ایالات متحده است به **آمریکای انگلوساکسون** موسوم کرده‌اند. بخش شمالی اقیانوس اطلس بدین ترتیب به‌طور عمده تحت تأثیر فرهنگ انگلیسی قرار گرفت و با گسترش یافتن ایالات متحده و کانادا به سواحل اقیانوس آرام، خیلی سریع مقام و منزلتی جهانی یافت. در همان سمت اقیانوس آرام، دو سرزمین زلاندنو و استرالیا نیز با اسکان مهاجرانی که بیشتر انگلیسی بودند، به فرهنگ

انگلساکسون پیوست. در منتهی‌الیه جنوب آفریقا که هلندیان جامعه‌ای مستعمراتی ساخته بودند نیز سرانجام فرهنگ انگلیسی غالب آمد.

آنچه که تا اینجا گفته شد غلبه فرهنگ و مردم انگلیس در مهاجرنشین‌هایی بود که به طور کلی جنبه اروپایی داشت. از آنجا که این تحولات در عصر استعمار، صورت می‌گرفت و از اواسط قرن هجدهم انگلیسی‌ها در عرصه دریانوردی و استعمار به برتری رسیدند و سپس از اوایل قرن هجدهم در تجارت جهانی نیز موقعیت بی‌نظیری یافتند، کم‌کم فرهنگ و زبان انگلیسی صورتی عالمگیر یافت. در این زمینه مدت‌ها فقط فرهنگ و زبان فرانسوی با آن رقابت می‌کرد. در اروپا زبان فرانسوی به عنوان زبان اشرافیت، روشنفکری و علم حقوق جایگاهی ممتاز داشت. در قسمت‌هایی از سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه یا غرب اقیانوس اطلس نیز زبان فرانسوی گویشورانی یافت. اما انگلیسی‌ها موفق شدند در سراسر مستعمراتی که در آفریقا و آسیا داشتند زبان انگلیسی را گسترش دهند. حتی پس از کسب استقلال نیز زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطی عمومی در هند، پاکستان، بنگلادش، هنگ‌کنگ و... همچنان بکار گرفته شد. هر چند زبان انگلیسی با به وجود آمدن شبکه جهانی ارتباطات (اینترنت) و پیش از آن جامعه کشورهای مشترک‌المنافع، بریتانیا، موقعیت بین‌المللی بسیار مسلم و مشخصی یافته است، اما به درستی نمی‌توان مفهوم دیاسپورا را بر آن منطبق دانست. گسترش این زبان تا بدان اندازه شده است که بیشتر یک زبان بین‌المللی محسوب می‌شود تا یک کشور. نیز رشد جوامع مستقل انگلیسی زبان به‌خصوص ایالات متحده که از نظر سیاسی و اقتصادی مبدل به رقیب و گاه شریکی برای بریتانیا در عرصه جهانی شد، موجب گردیده تا زبان انگلیسی و مردم انگلیسی زبان در سراسر جهان شامل پدیده دیاسپورا به‌شمار نیایند.

حتی در سه قرن پیش خود انگلیسی‌ها نیز چنین امری را خواهان نبودند. آن هنگام که جوامع انگلیسی زبان در سواحل غربی اقیانوس اطلس رشد فوق‌العاده‌ای یافتند. با این عنوان که ساکن سرزمین مادری نیستند. صاحب حقوق مساوی سیاسی به مانند مردم انگلستان نشدند. این خود از عوامل اصلی شروع حرکت استقلال‌طلبانه مستعمرات سیزده‌گانه‌ای شد که بعدها ایالات متحده را ساختند. تجربه تلخ از دست دادن ایالات متحده در نیمه دوم قرن هجدهم موجب شد تا در مورد استرالیا و کانادا تصمیم دیگری جز استقلال گرفته شود. علی‌رغم علاقه‌مندی به حفظ رابطه اقتصادی، علایق مشترک فرهنگی و حتی جمعیتی موجب پیوند دائمی و مبتنی بر تعهد یکسان طرفین نسبت به یکدیگر نمی‌شد. در نتیجه هر چند موقعیت جزیره بریتانیا در تکوین زبان و فرهنگ انگلیسی جای انکار ندارد و بزرگانی چون شکسپیر آن را اعتلا بخشیده‌اند اما رشد جوامع انگلیسی زبان غیربریتانیایی نیز به حدی بوده که صاحب سهم و نقش در این فرایند دانسته می‌شوند مانند انگلیسی آمریکایی و انگلیسی سیاهپوستی.

برای سیاهان آفریقا نیز می‌توان یک طرح دیاسپورا در نظر گرفت. قاره آفریقا موطن اصلی سیاهان است و از همانجا سیاهان به نقاط دیگر دنیا رفته‌اند. انتقال سیاهان به مناطق مختلف جهان اغلب به صورت برده بوده است. پس از لغو

هر چند موقعیت جزیره بریتانیا در تکوین زبان

و فرهنگ انگلیسی جای انکار ندارد و

بزرگانی چون شکسپیر آن را اعتلا بخشیده‌اند

اما رشد جوامع

انگلیسی زبان

غیربریتانیایی نیز به

حدی بوده که صاحب

سهم و نقش در این

فرایند دانسته می‌شوند

مانند انگلیسی

آمریکایی و انگلیسی

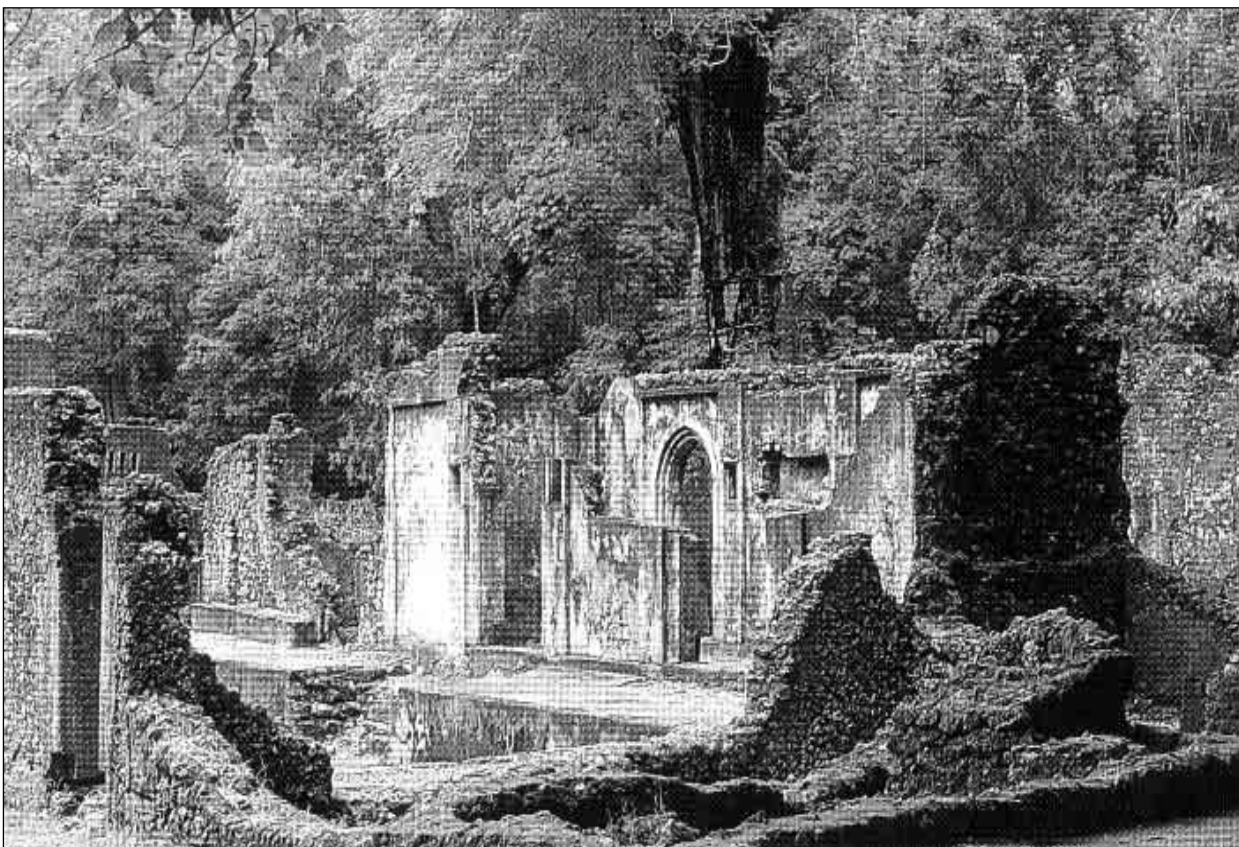
سیاهپوستی

بردگی و پیدا شدن طرفدارانی برای سیاهان، نظریه بازگرداندن سیاهان به آفریقا مطرح شد. در نهضت الغای بردگی ایالات متحده در قرن نوزدهم این نظریه قوت بسیار یافت. حتی در سال ۱۸۴۸ م. کشور لیبریا به همین منظور ساخته شد. اما سیاهان خود تمایلی برای بازگشت به آفریقا نداشتند. این نشان می‌داد که علی‌رغم ریشه آفریقایی، سیاهان در هر کجا که هستند پیوند با خاک همان سرزمین یافته‌اند. در نتیجه هر چند از نظر علمی می‌توان نظریه دیاسپورا را برای آنها مد نظر قرار داد اما چنین امری در عرصه فرهنگ آنان قابل پی‌گیری نیست.

نتیجه‌ای که تا اینجا می‌توان گرفت آن است که پدیده دیاسپورا مستلزم برخورداری از یک سرزمین مادری برای مدتی طولانی است. به‌علاوه در ایام پس از مفارقت از سرزمین مادری پیوند با آن حفظ شود و علاقه‌مندی به آن کاهش نیابد. بر همین اساس علاقه‌مندی به بازگشت به سرزمین اصلی و نیز برقراری پیوند با آن شرط اصلی به‌شمار می‌آید. پراکندگی جمعیت در این حالت برای تبدیل شدن به دیاسپورا مستلزم ایجاد فاصله مکانی میان سرزمین اصلی و مکان‌های جدید سکونت جمعیت پراکنده شده است. گسترش جمعیتی در سرزمین پیوسته با سرزمین اصلی، پدیده دیاسپورا محسوب نمی‌شود. همچنانکه اختیار کردن سرزمینی دیگر به جای سرزمین اولیه نیز دیاسپورا به‌شمار نمی‌آید.

پدیده دیاسپورا برای تاریخ ایران هر چند قدمت بسیار دارد اما مسائل جمعیتی را کمتر دربر می‌گیرد. لذا اساساً صورت فرهنگی یافته است. قبل از هر چیز باید توجه داشت که موقعیت متحد، متمرکز و یکپارچه سرزمینی، جمعیتی و تاریخی ایران پدیده‌ای مشهور و بی‌نیاز از توصیف است. وقوع دیاسپورا نیز اگر چه حاصل فراز و فرود ایام و دهور بوده اما در پی تکاپوهای جهانجویانه ایرانیان نیز بوده است.

وقوع پدیده دیاسپورا در تاریخ ایران را در قدم اول باید مربوط به پیشرفت و عقب‌نشینی‌های مکرر مرزهای سیاسی ایران در طول تاریخ آن دانست. به‌طور معمول ایرانیان در عصر اقتدار خویش، سراسر فلات ایران یعنی حد فاصل فرات، جیحون، سند، کورا و خلیج فارس را در تصرف داشته‌اند. در چنین شرایطی مرزهای طبیعی و سیاسی با یکدیگر منطبق می‌شده و استقرار جماعت‌های مرزدار ضامن امنیت سرزمینی محسوب می‌شده است. مرزهای ایران در گوشه شمال‌غربی که منتهی به کوه‌های قفقاز می‌شد پس از تحولات فراوانی که از سر گذراند سرانجام در اوایل قرن هجدهم به رود ارس عقب نشست. در نتیجه در کوه‌های قفقاز گروه‌هایی از مردمان که به یکی از زبان‌های ایرانی تکلم می‌کنند باقی مانده‌اند. آرامنه و گرجی‌ها نیز که پیوندهای بسیار با تاریخ ایران دارند در این سو واقع شده‌اند. در اوستیا نیز پیوندهای فرهنگی بسیار قدیمی با ایران را می‌توان مشاهده کرد. در آسیای میانه تاجیک‌ها که به فارسی دری سخن می‌گویند یادآور قلمرو گسترده فرهنگ فارسی‌زبانان در قرون گذشته به‌شمار می‌آیند. به همین نحو در افغانستان و پاکستان نشانه‌های تأثیرگذاری زبان فارسی، فرهنگ ایرانی و شعب مختلف هنر ایرانی اعم از موسیقی، شعر و معماری را می‌توان مشاهده کرد. در آسیای میانه علاوه بر تاجیک‌ها، جماعت‌های کوچک و مهاجری که ایرانی نامیده می‌شوند نیز وجود دارند.



کرده است. کیلوا، مالیندی و لاموا از شهرهای مهم این دولت بود که موجب انتقال زبان و فرهنگ ایرانی و نیز دستاوردهای تمدنی آن به شرق آفریقا گردید. از اختلاط دو تمدن ایرانی و آفریقایی در شرق آن قاره، جمعیت، زبان و فرهنگ خاصی به نام سواحیلی به وجود آمد که امروزه بیشتر در کنیا، تانزانیا و زنگبار دیده می‌شود.

دولت شیرازی زنگ سرانجام بر اثر حمله پرتغالیان در قرن دهم هجری از بین رفت ولی مردم و فرهنگ آن باقی ماند. بعدها با تسلط اعراب عمانی، موقعیت آن تضعیف شد و تماس‌های اندک با ایران نیز کاهش یافت. اما روابط بازرگانی میان بندر ایران و زنگبار ادامه یافته است تا آنکه در آغاز دوره قاجاریه یکی از دختران فتحعلیشاه قاجار با یکی از شاهزادگان عمانی ازدواج کرد. این دختر در جزیره زنگبار ساکن شد و به همراه خود جمعی از ایرانیان را نیز برد. طول این دوره از حضور ایرانیان در زنگبار کوتاه‌تر بود و با تسلط یافتن استعمارگران اروپایی، شیرازی‌ها (ایرانی‌ها) به صورت حزبی سیاسی و مبارز راه آزادی و استقلال زنگبار درآمدند. اکنون علاوه بر طرفداران حزب آفرو شیرازی، آثار معماری قابل توجهی از قرن پنجم تا دهم و نیز در قرن سیزدهم از ایرانیان در شرق آفریقا موجود است. نیز لغات بسیاری از زبان فارسی وارد زبان سواحیلی شده که جای تحقیق بسیار دارد. فرهنگ ایرانی نیز بر مردم آنجا تأثیر گذاشته که از جمله آنها عید نوروز است.

ایرانیان در ساحل غربی هندوستان

ساحل غربی هندوستان که مالابار نام دارد، از روزگار قدیم محل رفت و آمد ایرانیان بوده است. بنادر و سواحل آن پذیرای تجار ایرانی بوده و به تدریج جمعی از ایرانیان در آنجا ساکن

گسترش جمعیتی در سرزمین پیوسته با سرزمین اصلی، پدیده دیاسپورا محسوب نمی‌شود. همچنانکه اختیار کردن سرزمینی دیگر به جای سرزمین اولیه نیز دیاسپورا به شمار نمی‌آید

بعضی از این جماعت‌ها مهاجرین قرون گذشته و بعضی مربوط به دوران معاصر هستند. دامنه حضور فرهنگی ایرانیان را تا نواحی دوردست آسیای میانه مانند کشمیر و کاشغر و ترکستان شرقی نیز می‌توان دید. زبان فارسی و عرفان ایرانی در دوره تمدن اسلامی در آن صفحات راه یافته و کم‌کم به صورت یکی از عناصر مهم فرهنگی آن مناطق درآمده‌اند. از نمونه‌های مشخص حضور ایرانیان در نقاط مختلف جهان موارد زیر را می‌توان به صورت اشاره برشمرد:

تمدن شیرازی شرق آفریقا

ساحل شرقی آفریقا را ایرانیان، زنگبار به معنی ساحل زنگ نامیده‌اند. هرچند اکنون به‌طور خاص به جزیره‌ای در همان ناحیه نام زنگبار اطلاق می‌شود. براساس منابع تاریخی و جغرافیایی کهن، ایرانیان از عهد باستان با ساحل شرقی آفریقا در حد فاصل سومالی تا موزامبیک کنونی آشنا بوده‌اند و بدانجا رفت و آمد داشته‌اند. در افسانه گرشاسب داستان سفر او به زنگبار آمده و نیز در کتاب **عجایب اقالیم سبعة الی نهایت الاماره اثر سهراب** مربوط به قرن چهارم هجری مشخصات طول و عرض جغرافیایی ساحل زنگ و جزایر مجاور آن ذکر شده است. در اواخر قرن چهارم هجری و پس از مدت‌ها رفت و آمد تجار و دریانوردان میان ایران و زنگ، سرانجام گروهی از ایرانیان که موسوم به شیرازی هستند در ساحل زنگ سکونت اختیار کردند. **ناخدا شهریار بزرگ رامهرمزی** در کتاب **عجایب هند و مسعودی در مروج الذهب** و نیز **ابوزید سیرافی** در **سفرنامه** به چگونگی رفت و آمد میان سواحل ایران و زنگ اشاره کرده‌اند. شیرازیان ساکن زنگ موفق به تأسیس چندین شهر بندری شدند و دولتی را به وجود آوردند که از قرن پنجم تا دهم میلادی دوام

گشته‌اند. ناخدا شه‌ریار بزرگ رامهرمزی در کتاب عجایب هند می‌نویسد که در شهرهای سواحل غربی هند و به‌خصوص در ناحیه سند، ایرانیان (مسلمانان) در کنار هندوها زندگی می‌کرده‌اند. شکل‌گیری جماعت‌های ایرانی اسلامی موسوم به مایپله در آنجا بیشتر به دلیل تجارت بوده است. مقدسی نویسنده احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم نیز از شرایط فرهنگی شهرهای غربی هندوستان در قرن چهارم که ناشی از هم‌نشینی دو عنصر ایرانی اسلامی با هندوها بوده است سخن می‌گوید. ناخدا شه‌ریار بزرگ رامهرمزی متذکر می‌شود که در این شهر به قاضی مسلمان «هنرمن» می‌گفتند. می‌دانیم که هنرمند لغت ایرانی و به معنای خوب مردی است و در اینجا انسان عادل مد نظر قرار دارد. در قرن چهارم جوامع ایرانی مسلمان تا آن اندازه در شهرهای غربی هند توسعه یافته بودند که برای‌شان قاضی مخصوص مسلمان وجود داشته و نیز مناسبات آنها با همسایگان هندویشان براساس قرارداد تنظیم شده بود. بنادر غربی هندوستان مهمترین مرکز داد و ستد دریایی با بنادر ایرانی خلیج فارس بوده است.

پارسیان هند:

پس از سقوط ساسانیان، جمعی از ایرانیان زرتشتی به هند مهاجرت کرده و در ناحیه گجرات سکونت گزیده‌اند. اینان که موسوم به پارسی هستند و معمولاً با نام پارسیان هند مورد خطاب قرار می‌گیرند، از طریق دریا به هندوستان رفته‌اند. زمان و چگونگی این مهاجرت تاکنون به‌درستی روشن نشده است. شرح اصلی داستان این مهاجرت در منظومه‌ای به نام قصه سنجان نقل شده که جزئی از کتاب روایات داراب هرمزبار به‌شمار می‌آید. براساس این منظومه گروهی از زرتشتیان از جایی به نام سنجان در خراسان به هرمز آمده، به کشتی نشسته و عازم هندوستان شده‌اند. مضامین این منظومه از حدود قرن چهارم تا هفتم را برای یافتن تاریخ مهاجرت نشان می‌دهد. می‌توان این حدس را داشت که مهاجرت پارسیان طی چند مرحله و در دوره‌ای طولانی صورت گرفته است.

پارسیان در هند پس از اقامت، آتشکده‌ای برپا کرده و صاحب شهر و دیار شده‌اند. زندگی توأم با مسالمت آنان با همسایگان هندویشان موجب رونق اقتصادی زندگی‌شان شده و اکنون گروه قابل توجهی در سرزمین هند به‌شمار می‌آیند. حفظ بخشی از میراث کهن ایرانیان، به‌خصوص معارف زرتشتی به وسیله آنها این امکان را فراهم ساخت تا در دوره معاصر محققین اروپایی بتوانند متون زرتشتی و پهلوی را بازخوانی کنند. آنکتیل دوپرون، محقق فرانسوی از طریق پارسیان هند موفق به خواندن اوستا شد.

در دوره صفوی با مهاجرت آذر کیوان از زرتشتیان فارس به هند تحرک فرهنگی جدید در آن سرزمین آغاز شد که از جمله آنها لغت‌سازی بوده است.

از دوره قاجاریه رفت و آمد پارسیان هند به ایران آغاز شد و توسعه یافت. اگرچه می‌توان قبل از این تاریخ نیز شواهدی دال بر روابط زرتشتیان ایران و هند سراغ گرفت، اما از دوره قاجاریه پارسیان هند عطف توجهی جدی به سرزمین اجدادی خود نشان دادند. به‌خصوص در کرمان، یزد و تهران آنها به کمک هم‌کیشان خود شتافتند. زیارت اماکن مقدسه زرتشتیان در یزد از جمله

پس از سقوط ساسانیان، جمعی از ایرانیان زرتشتی به هند مهاجرت کرده و در ناحیه گجرات سکونت گزیده‌اند. اینان که موسوم به

پارسی هستند و معمولاً با نام پارسیان هند مورد خطاب قرار می‌گیرند، از طریق دریا به هندوستان رفته‌اند

در اواخر قرن چهارم هجری و پس از مدت‌ها رفت و آمد تجار و دریانوردان میان ایران و زنگ، سرانجام گروهی از ایرانیان که موسوم به شیرازی هستند در ساحل زنگ سکونت اختیار کردند

اهداف مسافران زرتشتی از هند به ایران بوده است که اکنون نیز ادامه دارد.

پارسیان هند در بمبئی و نواحی مجاور آن دارای جماعت‌های مشهور و مورد احترام هستند و نسبت به حفظ سنن قدیمی خویش کوشش می‌کنند. نیز دارای مراکز فرهنگی هستند که زمینه مساعدی را برای امور تحقیقی فراهم ساخته‌اند. اما دانش ایرانیان در مورد آنها از حد قصه سنجان فراتر نرفته است.

ایرانیان در یمن

در پی تهاجم حبشی‌ها به یمن در قرن ششم میلادی و پناه بردن سیف بن ذی یزن شاهزاده یمنی به دربار انوشیروان، نیرویی از جانب دولت ساسانی به آن سرزمین فرستاده شد. در نتیجه وهرز فرمانده نیروهای ایرانی با کشتی به یمن وارد شد و توانست پس از مدت کوتاهی حبشی‌ها را شکست داده، یمن را تصرف کند. او فرمانروایی یمن را به سیف بن ذی یزن بازگرداند اما در پی ناآرامی‌هایی که رخ داد، سرانجام پادگان ایرانی مستقیماً حکومت آنجا را در دست گرفت. ایرانیانی که بدین نحو در یمن به قدرت رسیدند به آزادگان موسوم شده‌اند و با تاریخ صدر اسلام در مدینه پیوند یافته‌اند. آنها پس از دریافت پیام اسلام، مسلمان شدند و تا مدت‌ها پس از اسلام نیز در یمن حضوری مشخص داشته‌اند. ظاهراً ایرانیان یمن روابطی با آفریقا از طریق سومالی نیز داشته‌اند و آثاری از آنان از قبیل سگه به دست آمده است. اما سرگذشت آنها چندان در روشنائی تاریخ قرار نگرفته است.

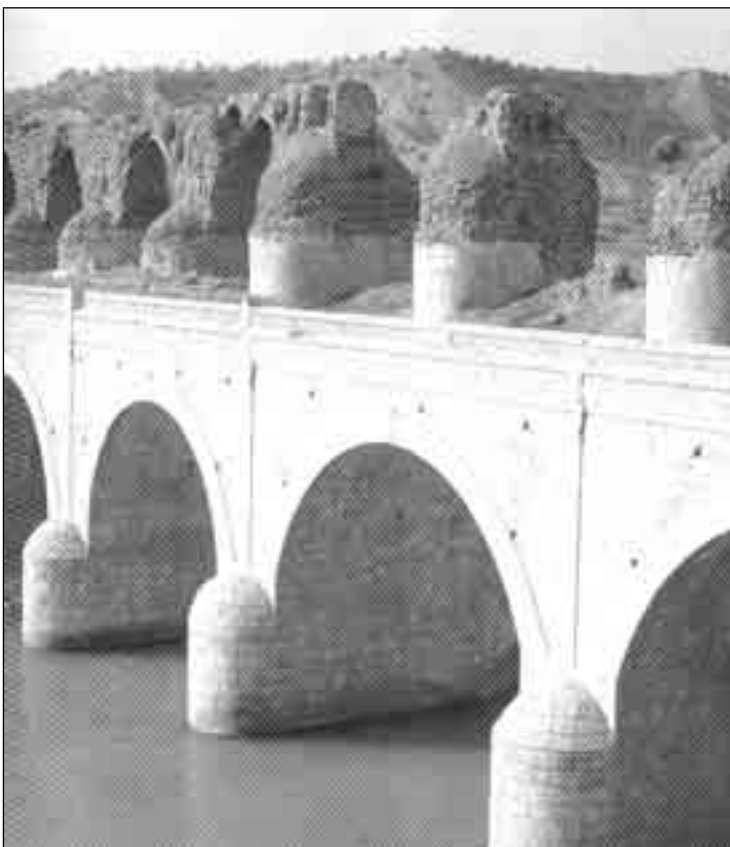
در قرون پنجم و ششم هجری سلسله‌ای ایرانی در جزیره کیش به وجود آمد که به ملوک کیش یا بنی قیصر موسوم شده است. آنها قلمرو خود را در اطراف خلیج فارس توسعه دادند و از جمله تعدادی از آنان در یمن نیز به قدرت رسیدند. این مجاور از تاریخ این سلسله در یمن اخباری در اختیار ما قرار داده است. بنی قیصر در قرن هفتم به وسیله اتابکان فارس از جزیره کیش رانده شدند.

ایرانیان در تایلند:

رفت و آمد ایرانیان به سواحل تایلند (سیام) و نواحی مجاور آن مانند برمه و مالزی بسیار قدیمی است. در قرن شانزدهم میلادی تجار ایرانی در تایلند قدرت و نفوذ بیشتری به دست آوردند. به‌خصوص در اوایل این قرن با حضور یک ایرانی به نام خواجه ذوالنور سپس شخص دیگری به نام شیخ احمد قمی ایرانیان موقعیت مهمتری یافتند. ظاهراً هرچند تعداد ایرانیان چندان زیاد هم نبوده اما آنان با کمک به شاهزاده نارا در رسیدن به قدرت، از موقعیت مهم‌تری برخوردار شدند. از نشانه‌های ارتقاء موقعیت جدید ایرانیان، صدارت شخصی به نام عبدالرزاق گیلانی و سپس آقا محمد استرآبادی و سپس ملاحسینقلی شوشتری بود.

موقعیت ایرانیان در تایلند حدود نیم قرن دوام داشت. اما همانگونه که از قبل نیز جامعه ایرانی در تجارت تایلند صاحب نقش بود، پس از آن نیز ایرانیان به اقامت در تایلند و تجارت با آن کشور ادامه دادند.

موقعیتی که برای ایرانیان در تایلند قرن شانزدهم فراهم آمد روابط دربار صفوی با آن سرزمین را نیز توسعه داد. در نتیجه



از جانب شاه سلیمان صفوی هیأتی به آنجا اعزام شد که گزارشی از آنها تحت عنوان **سفینه سلیمانی** باقی مانده است.

ایرانیان در بالکان:

مشهور است که **کُروات**ها از مهاجرین ایرانی هستند. کروات‌ها که اکنون صاحب جمهوری کرواسی هستند تا پیش از این جزو دولت یوگسلاوی بوده‌اند. در دوره یوگسلاوی برای محققین کروات امکان تحقیق آزادانه درخصوص منشأ نژادی مردمشان وجود نداشته است، اما پس از فروپاشی یوگسلاوی، مطالب جدیدی در این خصوص امکان عرضه یافت. محققین کروات خود در این زمینه مطالب بسیاری گرد آورده‌اند اما ایرانیان تاکنون کمک مؤثری به این تحقیقات نکرده‌اند. در بوسنی از دیگر کشورهای بالکان نیز تأثیر فرهنگ ایرانی را از طریق زبان فارسی و نیز عرفان اسلامی می‌توان سراغ گرفت. ظاهراً در دوره قرون وسطی تحت تأثیر اندیشه‌های مانوی گروهی موسوم به بوگومل نیز در بوسنی حضور داشته‌اند. به هر حال در دوره امپراتوری عثمانی زبان فارسی و عرفان اسلامی در بالکان نفوذ یافت که یکی از مهم‌ترین یادگارهای آن **شرح سودی بر حافظ** است.

ایرانیان در چین

ایرانیان از روزگار باستان با چین ارتباط داشته‌اند. این ارتباط بیشتر از طریق خشکی و مسیر معروف جاده ابریشم بوده است. مانویان را می‌توان اولین دیاسپورای ایرانی در چین دانست. آنان که از تعقیب دولت ساسانی می‌گریختند در تورفان (ترکستان چین) جمع شدند و جامعه‌ای خاص خویش به‌وجود آوردند. پس از چند قرن ساسانیان نیز رو به سوی چین آوردند. بقایای شاهزادگان ساسانی که از تعقیب اعراب مسلمان می‌گریختند به چین رفتند و مدت‌ها نیز در آنجا زندگی کرده‌اند. گویا آئین زرتشتی از این طریق برای مدتی در چین نمودی یافته است. نیز اخباری نقل شده که بعضی از شاهزادگان ساسانی به ژاپن نیز رفته باشند.

به‌جز راه زمینی و از طریق آسیای مرکزی، ایرانیان از طریق جنوب و راه دریایی نیز به چین رفته‌اند. بخصوص در دوره اسلامی، شهر **کانتون** مرکز عمده استقرار تجار ایرانی بوده است.

در دوره امپراتوری مغول که میان چین (سلسله یوان) و ایران (ایلخانان) روابط نزدیکی برقرار بود بعضی از خاندان‌های بزرگ ایرانی مانند آل برهان در چین ساکن شده و صاحب مقاماتی نیز گشته‌اند.

زبان فارسی:

زبان فارسی به عنوان مهم‌ترین مشخصه فرهنگی ایرانیان که در همان حال استمرار و قدمت تاریخ و فرهنگ آنان را بازگو می‌کند، علاوه بر ایران کنونی در گستره‌ای قابل توجه نیز رواج یافته است. در وهله اول باید توجه داشت که زبان فارسی خود جزئی از خانواده بزرگ زبان‌های ایرانی است و مجموعه این زبان‌ها در قفقاز و آسیای میانه و نواحی دیگر گسترده شده‌اند. زبان فارسی دری که به فارسی جدید نیز مرسوم است علاوه بر ایران در **قفقاز، آنتولی، بالکان، شبه قاره**

ایرانیان از عهد باستان با ساحل شرقی آفریقا در حد فاصل سومالی تا موزامبیک کنونی آشنا بوده‌اند و بدانجا رفت و آمد داشته‌اند

هند، ترکستان و چین کمابیش رایج است. در بعضی مناطق آثاری از زبان و لغت فارسی را می‌توان به صورت پراکنده و یا آمیخته با دیگر زبان‌ها دید. مثل لغات فارسی که در زبان سواحیلی (شرق آفریقا) و در زبان اردو وجود دارد.

عرفان ایرانی - اسلامی

به مانند زبان فارسی، عرفان ایرانی - اسلامی نیز عامل مهمی در گسترش فرهنگ این مرز و بوم بوده است. عرفای بزرگ و نیز درویش پیرو آنان سفر بسیار کرده‌اند و تا نقاط دوردستی از نواحی اطراف ایران، رفته‌اند. در دوردست‌های آسیای میانه تا قفقاز و بالکان عارفان ایرانی حضور دارند. در سمت جنوب عرفای بزرگی چون **شیخ ابوعبدالله خفیف شیرازی** و **شیخ اسحاق کازرونی** و **رکن‌الدین دانیال خنجی** مریدان بسیار در شبه قاره هند و جزایر و سواحل اقیانوس هند داشته‌اند.

در نواحی دوردست اقیانوس هند درویش پا به پای تجار پیش رفته‌اند و بعضی در آنجاها ساکن شده و به تأسیس خانقاه و تبلیغ اسلام همت گماشته‌اند. چنانکه در جزیره دوردست مالدیو **شیخ شمس‌الدین تبریزی** توانست بومیان را مسلمان سازد.

چنانکه گفته شده از طریق دریا ایرانیان تا نواحی دوردستی رفته‌اند. از طریق خلیج فارس، ایران به اقیانوس هند مرتبط است. از روزگار باستان تجار و دریانوردان ایرانی به سواحل و جزایر این اقیانوس سفر کرده‌اند. پراکنده شدن ایرانیان اعم از زرتشتی یا مسلمان از طریق دریا یکی از مهم‌ترین عرصه‌های دیاسپورای ایرانی به‌شمار می‌آید. توسعه اسلام در بسیاری از سواحل و جزایر در اصل به دست همینان صورت گرفته است. شکل‌گیری فرهنگ و تمدن سواحیلی (شرق آفریقا) نیز به واسطه مسافرت و اقامت ایرانیان در آنجا ممکن و میسر گردید. در سواحل غربی هندوستان، در تایلند و بسیاری از مناطق دیگر ایرانیان پراکنده

ساحل غربی هندوستان که مالابار نام دارد، از روزگار قدیم محل رفت و آمد ایرانیان بوده است

شده و یا فرهنگ خویش را به آنجا منتقل ساخته‌اند، که بیش ازین آنها را متذکر شدم).

ایرانیان در شمال آفریقا

پس از دوره هخامنشیان که ایرانیان در مصر حضور داشته‌اند، دیگر تاریخ مصر با کشور ما ارتباطی ندارد تا آنکه در دوره تمدن اسلامی بار دیگر پای ایرانیان به شمال آفریقا باز می‌شود. شاید قدیمی‌ترین و ماندگارترین یادمان ایرانی در شمال آفریقا نام **قیروان** باشد. قیروان که پایگاه مهم مسلمانان در قرون اولیه اسلامی به‌شمار می‌آمد، در لغت ماخوذ از کاروان است. در تونس این نام را یادگاری از حضور ایرانیان دانسته‌اند. هرچند در این خصوص اطلاعات اندکی داریم اما شاید چنین نامگذاری بی‌ارتباط با فرمانروایان بنی‌رستم نباشد. بنی‌رستم سلسله‌ای بود که در حدود سال ۱۴۰ ه. در مغرب میانه (الجزایر) شکل گرفت و تا حدود ۲۹۶ ه. عمر کرد. بنیانگذار این دولت **عبدالرحمن فرزند رستم** نام داشت و گفته شده که اصلاً ایرانی بوده است. نام رستم حاکی از نسب ایرانی آنهاست که به دودمان سیاسی آنها نیز اطلاق شده و در منابع وارد شده است. عناصر مهم تشکیل‌دهنده این حکومت ایرانیانی بشمار می‌آمدند که گرد عبدالرحمن را گرفته بودند. خوارج و بربرها و جمعی از اعراب نیز آنها را یاری رسانده‌اند. متأسفانه تاریخ این سلسله ایرانی که با طغیان علیه خلفای عباسی آغاز شد و زمینه را برای تشکیل حکومت‌های مستقل بعدی شمال آفریقا هموار ساخت چندان روشن نیست. حدس نگارنده بر این است که گروهی از اسواران ایرانی در اوایل قرن دوم هجری در شمال آفریقا مستقر شده‌اند، علت این امر نیز ناآرامی‌های پی در پی شمال آفریقا و عجز خلفا در سرکوب بربرها بود. سلطه‌گری عرب‌ها نیز در شمال آفریقا زمینه‌ساز جذب نیرو برای خوارج شده بود. اعزام و استقرار اسواران ایرانی احتمالاً به منظور تسلط بر اوضاع آن ناحیه صورت گرفته که بعدها مقدمات تشکیل دولت بنی‌رستم را فراهم ساخته است.

در مصر و شام نیز سلسله‌های دیگر از ایرانیان به نام **اخشیدیان** در تاریخ مشهور است. اخشید لقب فرمانروایان فرغانه در مرزهای ماوراءالنهر به‌شمار می‌آید. دولت اخشیدیان در اوایل قرن چهارم به وجود آمد، قبل از آن یکی از غلامان دولت سامانی به نام **احمد بن طولون** دولتی در مصر تأسیس کرده بود که از ۲۵۴ تا ۲۹۲ ه. عمر کرد. پس از آن شاهد به قدرت رسیدن محمد بن اخشید هستیم که او نیز مانند ابن طولون در کنار دستگاه خلفای عباسی رشد کرد. او در مصر و شام دولت مستقلی بر پا کرد که توانست حجاز را نیز تصرف کند. دولت اخشیدیان در تاریخ تحولات مدیترانه شرقی در آستانه جنگ‌های صلیبی نقش مهمی ایفا کرد و توانست برای نیم قرن از تاریخ سده چهارم هجری، فرهنگ و تمدن ایرانی را در آن سامان نمایندگی کند.

ایرانیان در دریای حبشی:

به جز مرزهای جنوبی ایران، دیگر مرزهای ما را سرزمین‌هایی شکل می‌دهند که با نواحی دوردستی از چین تا روسیه و شام مرتبط هستند. هر چند در بعضی از این نواحی جماعت‌های ایرانی مستقر شده‌اند؛ مانند کشمیر و بدخشان -

در بوسنی از دیگر کشورهای بالکان نیز تأثیر فرهنگ ایرانی را از طریق زبان فارسی و نیز عرفان اسلامی می‌توان سراغ گرفت

ظاهراً در دوره قرون وسطی تحت تأثیر اندیشه‌های مانوی گروهی موسوم به بوگومل نیز در بوسنی حضور داشته‌اند

اما معمولاً پیوستگی مرزها و سرزمین‌ها و امکان رفت و آمد مداوم مردمان، کمتر موجب حدوث پدیده دیاسپورا شده است. اما در سمت جنوب یعنی مرزهای آبی گسترده‌ای که تا دریاهای دوردست امتداد می‌یابد، مهاجرنشین‌های ایرانی متعددی به‌وجود آمده است. باید توجه داشت که به طور کلی دریایی که سراسر جنوب آسیا را دربر می‌گیرد موسوم به دریای حبشی است. اقیانوس هند که از شرق آفریقا تا تنگه مالاکا گسترده شده قسمتی از این دریا (حبشی) را تشکیل می‌دهد. چنانکه رجوعی به تاریخ دریانوردی ایرانیان صورت گیرد، چگونگی پراکندگی و استقرار ایرانیان در سواحل و جزایر این دریا آشکار خواهد شد. قسمتی از ادبیات دریایی ما جنبه افسانه‌ای دارد مثل داستان سندباد و نیز داستان عبدالله بحری و بری و نیز سمک عیار و تا حدودی افسانه گرشاسب، قسمتی از مضامین شاهنامه نیز با دریا مرتبط است.

در دوره ایران باستانی، کشتیرانی ایرانیان موجب شد تا نخستین اطلاعات در خصوص سرزمین‌ها و ساکنان دریای حبشی شکل گیرد. راهنماها که کتاب‌هایی در خصوص کشتیرانی بوده به‌وجود آید و زرتشتیان با خارج از ایران داد و ستد نمایند. این میراث در قرون نخستین اسلامی به مسلمانان رسید و در اندک زمانی دو گروه تجار و صوفیان پذیرای آن شدند. این دو گروه طی چند قرن در کنار یکدیگر گسترش اسلام در سواحل و جزایر اقیانوس هند را برعهده گرفتند. از جمله از شخصی به نام شمس تبریزی نام برده شده که مردم مالدیو را به دین اسلام وارد ساخت. به همین نحو در دیگر جزایر و سواحل این دریا نیز تجار و عرفا اعم از ایرانی، عرب و هندی نقش داشته‌اند. این مبحث خود شرح مفصل و مستقلی را طلب می‌کند. حضور ایرانیان در یمن، در ساحل غربی هند، در ساحل چین، در ساحل آفریقایی زنگ و در سیام در این نوشته بطور خاص مورد توجه قرار گرفت که آنها را نیز باید در مبحث کلی حضور ایرانیان در اقیانوس هند و بطور کلی دریای حبشی دانست. در ادامه چنانکه مباحث مربوط به تاریخ تشیع در این دریا و سرگذشت شیعیان بهره (Bohreh) و خوچه (Khojeh) و نیز اسماعیلیان دعوت قدیم را هم بر آن بیفزاییم طرح وسیع‌تر و مبحث گسترده‌تری پیش روی ما قرار خواهد گرفت. در مجموع به نظر نگارنده مهم‌ترین و پردامنه‌ترین مبحث دیاسپورای فرهنگی برای ایرانیان را می‌توان در همین عرصه دریایی در نظر گرفت.

موزه‌ها و کتابخانه‌های جهان و آثار هنری ایران

شاید بتوان یکی از مظاهر مهم دیاسپورای فرهنگی برای ایرانیان را موزه‌ها و کتابخانه‌های بزرگ دنیا دانست. موزه‌های لوور، بریتانیا، ارمیتاژ، متروپولیتن و مواردی دیگر دارای گنجینه‌هایی غنی از آثار ایرانی هستند. کتابخانه‌های بزرگ مانند کتابخانه ملی پاریس، کتابخانه‌های متعدد در بریتانیا، کتابخانه کنگره در آمریکا نیز دربر دارنده نسخ متعددی از کتاب‌های ایرانی‌ها می‌باشند. بر اینها باید مراکز اسناد را نیز افزود که هر چند در اصل تعلق به ما ندارند اما در خصوص ایران حاوی مطالبی بسیار هستند.

طی چند قرن گذشته و همزمان با رشد پدیده شرق‌شناسی و ایران‌شناسی، آثار ادبی و هنری ایران مورد توجه قرار گرفته و به تدریج آثاری به کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ جهان منتقل شده



است. اکنون چنین موزه‌هایی در سطحی قابل توجه، ایرانی کوچک را در خود دارند. کسب اطلاع دقیقی از میراث ایران چنین موزه‌هایی و نیز موزه‌ها و مجموعه‌هایی که کوچکتر هستند قدم اول انجام امور تحقیقی درباره تاریخ و فرهنگ ایران براساس این آثار است. باید توجه داشت که چنین آثاری هر چند اکنون در اختیار ما نیستند اما به هر حال از نظر فرهنگی، تاریخی و معنوی، ایرانی دانسته می‌شوند و جزیی از شناسنامه و گذشته این مردم را تشکیل می‌دهند. اطلاع‌رسانی در مورد آنها و مرتبط ساختن محققان با چنین گنجینه‌هایی به توسعه تحقیقات فرهنگ ملی کمک بسیار خواهد کرد.

جوامع ایرانی در کشورهای جهان

طی دو قرن اخیر تعدادی از ایرانیان به انگیزه‌های گوناگون به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند و در آنجاها جوامع و مجامعی را تشکیل داده‌اند. برخی از این مجامع با ایران روابط تجاری و فرهنگی فعالی نیز داشته‌اند. مثلاً در دوره مشروطه ایرانیان ساکن هند، مصر، عثمانی و اروپا بسیار فعال بوده‌اند. در جنگ جهانی اول نیز ایرانیان ساکن آلمان تکاپوی بسیار داشته‌اند. در بسیاری از این مناطق دولت‌های وقت ایران با تأسیس کنسولگری و مدرسه و مسجد به خدمات‌رسانی به آنها اقدام کرده در حفظ هویت و موجودیت ایرانی آنها کمک کرده است. این روند تا به امروز نیز ادامه دارد و جمعیت قابل توجهی از ایرانیان در نقاط مختلف ساکن شده‌اند. تاریخ این جماعت‌ها و مؤسسات فرهنگی و اجتماعی متعلق به آنها خود تاریخچه‌ای جالب توجه دارد و در مواردی محققان به بررسی آنها پرداخته‌اند. به دلیل گسترش ارتباطات و افزایش فعالیت جوامع ایرانی خارج از کشور، نقش فرهنگی و علمی آنها برای تاریخ ایران روز به روز

زبان فارسی به عنوان مهم‌ترین مشخصه فرهنگی ایرانیان که در همان حال استمرار و قدمت تاریخ و فرهنگ آنان را بازگو می‌کند، علاوه بر ایران کنونی در گستره‌ای قابل توجه نیز رواج یافته است

بیشتر می‌شود. انجمن‌های علمی مربوط به ایران و مجامع ایران‌شناسی نیز به رشد چنین مؤسساتی شتاب بخشیده‌اند. در نتیجه تولیدات فرهنگی و تحقیقی درباره ایران اعم از آنکه به وسیله ایرانی‌ها یا غیرایرانی‌ها صورت گیرد در حال افزایش بوده است از آنجا که همه اینها درخصوص ایران و به زبان فارسی است جزیی از عرصه فرهنگی ایران را شامل شده است.

ختم سخن

تاریخ و فرهنگ گسترده کهن و غنی ایرانی همانگونه که دارای یک هسته اصلی و مرکزی است، در سطح جهان نیز دارای میراث‌های بسیاری است که طی قرون شکل گرفته‌اند. این امر موجب شده تا شبه دیاسپورایی فرهنگی برای ایران قابل طرح باشد. به عنوان بخشی از میراث فرهنگی ایرانیان لازم است نسبت به شناسایی این میراث اقدام کرد و در فعالیت‌های تحقیقی از آن به نفع فرهنگ ایرانی اسلامی بهره برد. کارساز ساختن اطلاعات علمی مربوط به این میراث فرهنگی به توسعه و ترقی تاریخ و فرهنگ ما کمک خواهد رساند و در زمینه‌هایی مدرسان امور علمی و پژوهشی ما در عرصه تاریخ نیز خواهد بود. صرف اطلاع بر وجود چنین میراث باارزشی در اقصی نقاط جهان به خودباوری نسل جوان در زمینه فرهنگی نیز کمک خواهد کرد، ضمناً زمینه‌های فرهنگی ارتباط و همکاری با ملت‌های دیگر را تسهیل کرده و توسعه خواهد بخشید. با بهره‌گیری از چنین میراثی می‌توان به حضوری فعال‌تر از نظر فرهنگی در سطح جهان اهتمام ورزید و جایگاه ویژه خویش را در جامعه جهانی کسب کرد. آنچه در این نوشته‌ها راجع به تاریخ و فرهنگ ایرانی خارج از ایران بدان اشاره شده، اندکی از بسیار و قطره‌ای از دریاست و چنانکه اقتضای قلم باشد می‌توان آن را بسط اساسی داد و موارد بسیار دیگری رانیز بدان افزود.